



گروه اقتصاد

اواخر اردیبهشت‌ماه سال جاری، کلیات طرحی با عنوان «مسئولیت، اهداف، ساختار و وظایف بانک مرکزی» به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید که به طرح «استقلال بانک مرکزی» مشهور شد. طراحان و مدافعان این طرح، فلسفه آن را «کنترل تورم» عنوان کرده‌اند و چکیده استقلال‌های آنان را می‌توان در سخنان عبدالناصر همتی رئیس کل بانک مرکزی دولت دوازدهم در سال ۹۹ مشاهده کرد: «امروزه، مهمترین دستاورد علم اقتصاد در عرصه سیاست‌گذاری، شناخت ریشه‌های تورم ودرمان آن است. این مهم، نتیجه سه تغییر مهم و کلیدی بوده است و آن ادعان به این‌که ۱- سیاست مالی بر اساس یک قاعده مشخص انجام گیرد ۲- سیاست پولی مستقل و متمرکز بر اهداف مصرح قانونی خود باشد ۳- بانک مرکزی متعهد به هدف کاهش پایدارتورم باشد. برای تحقق این سه امر، درکشورهایی که توفیقات مهمی در مهار و کنترل تورم داشته‌اند، نهاد قانونگذار اجازه هرگونه دخالت و سلطه بر سیاست‌گذاری پولی را از نهادهای مختلف گرفته است و به طور مشخص، بانک مرکزی را متولی سیاست پولی کرده و لذا، استقلال بانک مرکزی صورت قانونی و الزام‌آور به خود گرفته است». از آنجا که بانک مرکزی هم نقشی اساسی در سیاست‌گذاری اقتصادی ایفا می‌کند و هم یک بازیگر کلیدی در اجرای سیاست‌های اقتصادی است، یادداشت حاضر برآن است که ایده استقلال بانک مرکزی و طرح مجلس را از منظر اقتصاد سیاسی مورد مذاقه قرار دهد.

ریشه‌های نظری ایده استقلال بانک مرکزی را باید در تئوری «ناسازگاری زمانی» جست‌وجو کرد. پیرواوج گرفتن بحث «انتظارات عقلایی» در مطالعات اقتصادی که از دهه ۱۹۶۰ آغاز شده بود، فین کیدلند و ادوارد پرسکات سال ۱۹۷۷در مقاله‌ای استقلال کردند که اگر یک سری قواعد لایتخلف بر افعال سیاستگذاران قید نزنند، آنها هرچقدر هم نیت خیر برای جامعه داشته باشند، گرایش به عقب‌نشینی از سیاست‌های اعلامی خود دارند و این عقب‌نشینی‌ها سیاست‌های آتی را دچار بحران اعتبار می‌کند. وقتی بازیگران عقلایی می‌دانند که مقامات همواره امکان عقب‌نشینی از سیاست اعلامی را دارند، آن سیاست‌ها و هر تغییر دیگری در سیاست برای افزایش رفاه مردم موثر نخواهد بود، چراکه فعالان اقتصادی رفتارشان را بر اساس انتظاراتی که درباره تغییر سیاست‌های دولت دارند، تعدیل می‌کنند. بدین نحو که فعالان اقتصادی رفتار فعلی خود را بر اساس «انتظارات عقلایی»شان از سیاست‌های دولت در آینده شکل می‌دهند، اما دولت بدون توجه به این انتظارات، سیاستی را انتخاب می‌کند که به زعم خودش بهینه و مطلوب است. از آنجا که فعالان اقتصادی بر اساس انتظارات‌شان اقدام می‌کنند، نتایج این اقدامات شرایط جدیدی را ایجاد می‌کند که با سیاست انتخابی سازگاری ندارد، لذا دولت ناگزیر می‌شود بر اساس صلاحدید عمل کند و سیاستی را که قبلا بهینه و مطلوب تشخیص داده بود، کنار گذاشته و سیاست دیگری اتخاذ کند. بنابراین، می‌توان گفت ناسازگاری زمانی عبارت است از تغییر ترجیحات سیاستگذاران اقتصادی در طی زمان، به نحوی که سیاست ترجیح داده شده در یک نقطه زمانی، با ترجیحات سیاستگذاران در نقطه زمانی دیگر سازگار نباشد. این ناسازگاری زمانی، برنامه‌ریزی‌ها و سیاست‌گذاری‌های اقتصادی را بی‌اثر می‌کند.

تئوری «ناسازگاری زمانی» با مثال‌های مختلفی توضیح داده می‌شود. از جمله این‌که فرض

معضل تورم

نخستین نکته‌ای که درباره نسخه استقلال بانک مرکزی برای کنترل تورم نیازمند دقت زیادی است، نگاه تک‌علتی نئولیبرال‌ها به معضل تورم است. برای درک اشکال این نگاه، می‌توان به همان منطقی رجوع کرد که کیدلند و پرسکات برای ارائه نظریه «ناسازگاری زمانی» استفاده کردند. آنها براین باور بودند برنامه‌ریزی اقتصادی یک بازی در مقابل طبیعت نیست، بلکه یک بازی در مقابل بازیگران اقتصادی عقلایی است. یعنی ما در برنامه‌ریزی اقتصادی با موجوداتی که یک رفتار ثابت و قابل پیش بینی دارند، مواجه نیستیم تا بتوانیم برایشان برنامه‌ریزی کنیم و آنها در برابر کنش‌ها و طراحی‌های ما منتقل باشند. بر همین اساس، باید گفت ما در جامعه انسانی علاوه بر این‌که با بازیگران عقلایی طرف هستیم با پدیده‌ها و رخداد‌های چندوجهی و چندعلتی نیز مواجهیم. به عبارت دیگر، پدیده‌های اجتماعی هم ناشی از دلایل متعدد هستند و هم در آنها بازیگران متعدد با ویژگی‌های متعدد ایفای نقش می‌کنند. در چنین شرایطی، نمی‌توان و نباید تورم را صرفا ناشی از عرضه غافلگیرانه پول توسط دولت برای ایجاد اشتغال دانست و نوشداروی ادعایی «مستقل کردن ماشین عرضه پول (یعنی بانک مرکزی) از دولت» را برای درمان تورم تجویز کرد. عوامل متعددی دست اندرکار ایجاد تورم هستند و سهم اثرگذاری هرکدام از آنها بسته به شرایط سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و… فرق می‌کند. محسن مهرآرا و آرزو غرضفتری اثر ۱۳ متغیر اقتصادی را روی تورم در ایران در دوره ۱۳۹۱–۱۳۸۸ بررسی کرده‌اند که رشد قیمت انرژی، عدم تعادل پولی، رشد نرخ ارز در بازار آزاد، رشد تولید ناخالص داخلی و… از جمله آنهاست.

رتبه نخست نیز به «رشد قیمت انرژی» اختصاص یافته است. علاوه بر این متغیرهای اقتصادی، دلایل دیگری نظیر تخصیص نامناسب تسهیلات از سوی بانک‌ها، عدم نظارت بر توزیع صحیح کالاها و خدمات، احتکار و سوداگری و… نیز می‌توان برای تورم برشمرد. اگر یکی از این عوامل را علت تام یا اقوی بگیریم و میزان تعیین‌کنندگی آن را در هر حال و شرایطی، به طور مطلق ثابت تلقی کنیم، دچار دکماتیسمی شده‌ایم که ما را از واقعیت امر اجتماعی که همیشه متغیر و متحول و متنوع است، دور می‌کند.

بنابراین، این ادعای تجویزکنندگان استقلال بانک مرکزی

که تنها دلیل تورم، عرضه پول توسط دولت برای ایجاد

اشتغال است و می‌توان با مستقل کردن بانک مرکزی از

دولت و توقف عرضه پول، نرخ تورم را کنترل کرد، به هیچ وجه

پذیرفتنی نیست.

دبیرکل سازمان ملل متحد در پیامی خطاب به رئیس جمهوری اسلامی ایران گفت: سازمان ملل متحد و اینجانب شخصا علاقه‌مند کار با دولت جدید تحت رهبری شما به سوی تحقق صلح و امنیت، توسعه پایدار و حقوق بشر در سراسر جهان هستیم.

پیام «گوترش» به رئیس‌ی: سازمان ملل آماده همکاری با دولت ایران است

در متن پیام آنتونیو گوترش به رئیس جمهوری اسلامی ایران آمده است:«ریاست‌جمهوری شما مصادف با دورانی خطربر برای کشور شما، منطقه و جهان بوده، همان‌گونه که ما با چالش‌های رایج بسیاری از جمله همه‌گیری کووید۱۹، تغییرات آب و هوایی و همچنین منازعات طولانی و ویرانگر از جمله در

موضوع استقلال بانک مرکزی اردیبهشت امسال از سوی کمیسیون اقتصادی مجلس مطرح شد و کلیات آن به تصویب رسید. به گفته برخی کارشناسان باید راهی را رفت که کشورهای توسعه‌یافته طی کرده‌اند، اما برخی دیگر بر این باورند نسخه‌های صادراتی توسعه کشورهای غربی به کشورهای درحال توسعه، هیچ زمانی به توسعه منجر نشده است. از نسخه‌های صندوق بین‌المللی پول گرفته که برای افزایش درآمدهای دولت، کاهش یارانه و افزایش قیمت حامل‌های انرژی را پیشنهاد می‌دهد تا نسخه‌هایی که برای مهار تورم داده می‌شود، هیچ‌کدام با مختصات اقتصادی ایران همخوانی ندارد. برخی اجرای مدل غربی برای اقتصاد را یک نسخه شفاپخش می‌دانند، در حالی که چنین موضوعی به نتیجه نمی‌رسد.

استقلال بانک مرکزی در ایران به معنای حذف بانکداری بدون ریاست که تبعات زیادی را به دنبال دارد. سید یاسر جبراییلی، رئیس مرکز ارزیابی و نظارت راهبردی اجرای سیاست‌های

کلی نظام در یادداشتی تحقیقی در ۷ نکته به نقل استدلال طرفداران استقلال بانک مرکزی و نسخه‌های وارداتی برای علاج مشکلات اقتصادی ایران پرداخته است.

کنید سیاست دولت این است که شهروندان در مسیل‌ها خانه‌سازی نکنند چون مجبور می‌شود برای حفاظت از جان شهروندان اقدام به سدسازی در مسیر سیل کند که با توجه به هزینه‌هایش یک سیاست نامطلوب است اما اگر مردم در مسیل خانه ساخته باشند، سیاست دولت تغییر می‌کند و در چنین شرایطی، سدسازی در مسیل تبدیل به سیاست بهینه می‌شود. از آنجا که بنا به تجارب گذشته، مردم می‌دانند (انتظار عقلایی دارند) که اگر در مسیل خانه‌سازی شد، دولت مصلحت‌اندیشی کرده و سیاست نساختن سد را کنار خواهد گذاشت، در مسیل خانه‌سازی می‌کنند. کیدلند و پرسکات معتقد بودند که می‌توان با وضع یک سری «قواعد لایتخلف» و پرهیز از «سیاست‌های صلاح‌پدیی»، به عملکرد اقتصادی بهتری دست یافت. در واقع آنها در پی جایگزینی قاعده با مصلحت در برنامه‌ریزی‌های اقتصادی بودند تا جلوی رفتارهای مخل ناشی از انتظارات عقلایی را بگیرند. چه، ایجاد تقید و محدودیت‌های قابل انتظار برای سیاست‌های صلاح‌پدیی، از بروز مشکل ناسازگاری زمانی جلوگیری می‌کند.

سال ۱۹۸۳ رابرت بارو و دیوید گوردون با استناد به تئوری ناسازگاری زمانی، استدلال کردند که دولت‌ها ثبات قیمت‌ها را یک سیاست مطلوب دانسته و آن را اعلام و اعمال می‌کنند، اما به محض این‌که تورم کنترل شد، چون معتقدند بر اساس منحنی فیلیپس افزایش غافلگیرانه نرخ تورم موجب کاهش نرخ بیکاری و همچنین کاهش ارزش واقعی بدهی‌های دولت می‌شود، این انگیزه را دارند که سیاست تثبیت قیمت‌ها را که قبلا مطلوب تشخیص داده بودند، با صلاح‌دید خود کنار گذاشته و با عرضه پول، به یک تورم غافلگیرانه دامن بزنند. اما واقعیت این است که تکرار این رفتار از سوی دولت، باعث می‌شود این انتظار عقلایی برای فعالان اقتصادی شکل بگیرد که چون دولت از عدم پابندی به سیاست اعلامی تثبیت قیمت‌ها نفع می‌برد، به آن پایبند نخواهد بود. لذا قیمت‌ها و دستمزدها را بر اساس انتظاری که از نرخ تورم در آینده دارند، تعدیل می‌کنند، به طوری که قبل از عرضه پول و ایجاد تورم غافلگیرانه توسط دولت، تورم‌انظاری ایجاد می‌شود و سیاست دولت در ثبات قیمت‌ها و کنترل تورم ناکام می‌ماند. نتیجه این‌که همان نفع کوتاه مدت (کاهش نرخ بیکاری) که دولت می‌خواست از تورم غافلگیرانه عایدش شود نیز از بین می‌رود، اما تورم افزایش می‌یابد.

سال ۱۹۸۵، کنت راگاف برای حل این معضل پیشنهاد کرد که اگر بانک مرکزی به عنوان متولی سیاست پولی از دولت مستقل شده و فردی در راس آن قرار گیرد که هدفش ایجاد ثبات در قیمت‌ها و کنترل تورم باشد، اقتصاد از ناحیه وسوسه سیاستمداران برای عرضه پول و ایجاد اشتغال، و وسوسه شدن آنها برای ایجاد اصلاحات در بانک‌های مرکزی شد و تجویز «استقلال بانک مرکزی» در دستور کار صندوق بین‌المللی پول قرار گرفت، به نحوی که تبدیل به یکی از شرایط اعطای وام توسط این صندوق شد.

در ایران نیز مدتی است جریان نئولیبرال، استقلال بانک مرکزی را برای «کنترل تورم» ترویج و تجویز می‌کند. درباره اعتبار این نسخه برای حل معضل تورم در ایران و نیز تبعات استقلال بانک مرکزی برای پیشرفت کشور، نکات ذیل قابل تامل است.

بیکاری و تورم رابطه مستقیم ندارند

نکته بعدی، درباره مفروض گرفتن اعتقاد سیاستگذاران پولی به «مبادله معکوس میان تورم و بیکاری» و وسوسه شدن آنها برای ایجاد تورم غافلگیرانه با هدف کاهش نرخ بیکاری است. اولاً امروزه اثبات شده است که میان تورم و بیکاری رابطه علی وجود ندارد. یعنی اینگونه نیست که با ایجاد تورم بتوان بیکاری را کاهش داد یا این‌که کاهش نرخ بیکاری موجب افزایش تورم شود. آنچه در برخی مطالعات قرن بیستم مشاهده شد، یک رابطه همبستگی میان تورم و بیکاری بود که در دهه نخست قرن بیست و یکم، همبستگی بودن این رابطه همبستگی نیز زیر سوال رفت. در یک دهه منتهی به بحران ۲۰۰۸ هم نرخ بیکاری پایین بود و هم نرخ تورم. به عنوان مساله بعدی می‌توان به فقدان رابطه علی میان تورم و بیکاری، وجود انگیزه در سیاستمداران برای ایجاد تورم غافلگیرانه با هدف کاهش نرخ بیکاری را نیز زیر سوال می‌برد. آلف بلیندر قانئم‌مقام فدرال رزرو آمریکا طی سال‌های ۹۶–۱۹۹۴ در کنفرانسی که با عنوان «آنچه بانکداران مرکزی و دانشگاهیان می‌توانند از هم بیاموزند» ارائه کرده می‌گوید: «اقتصاددان‌ها سر قبر خالی گریه می‌کنند و می‌توانند با گوش دادن به مدیران اجرایی چیزهای زیادی بیاموزند. بسیاری از تئوریسین‌ها با استناد به نظریه کیدلند و پرسکات، مدعی شده‌اند که سیاست پولی دچار معضل ناسازگاری زمانی است. از آنجا که منحنی فیلیپس شامل یک مبادله میان بیکاری و تورم غیرمنتظره است، بانکداران

در متن پیام آنتونیو گوترش به رئیس جمهوری اسلامی ایران آمده است:«ریاست‌جمهوری شما مصادف با دورانی خطربر برای کشور شما، منطقه و جهان بوده، همان‌گونه که ما با چالش‌های رایج بسیاری از جمله همه‌گیری کووید۱۹، تغییرات آب و هوایی و همچنین منازعات طولانی و ویرانگر از جمله در



تامین کسری بودجه

در ۹۶ کشور جهان بالای ۲۰ درصد است. مع الاسف این نرخ

در ایران حدود ۷ درصد است و باید گفت اصلاح این نظام ناکارآمد مالیاتی، بسیاری از نابسامانی‌های اقتصادی در کشور را برطرف خواهد کرد که توقف پولی‌شدن کسری

بودجه فقط یکی از آنهاست. در کشور ما بالغ بر ۲۰۰ هزار میلیارد تومان فرار مالیاتی برآورد می‌شود؛ از بین ۱٫۸ میلیون شرکت ثبت شده در سازمان ثبت اسناد و املاک، حدود ۷۲۱ هزار شرکت در نظام مالیاتی ثبت‌نام کرده‌اند و از این تعداد صرفاً ۴۰۰ هزار شخص حقوقی اظهارنامه می‌دهند؛ از بین مودیان حقیقی و حقوقی در مجموع ۸۵۴ هزار مودی در نظام ارزش افزوده ثبت‌نام کرده‌اند که در سال ۹۹ از این تعداد ۳۴۳ هزار نفر اظهارنامه نداده‌اند. این وضعیت و ده‌ها مساله دیگر حاکی از این است که نظام مالیاتی مانیا به تحول اساسی دارد. قانون مالیاتی بر مجموع درآمد (PIT) باید تصویب و قانون مالیات بر عایدی سرمایه (CGT) دقت اجرا شود. سازکارهای لازم برای مالیات بر تراکنش‌های بانکی، مالیات بر سفته بازی دارایی (PST) و مالیات بر سفته‌بازی مالی (FST) نیز باید در دستور کار دولت قرار بگیرد. متناهی اصلاحات با شرایط موجود ممکن نیست. تحول در نظام مالیاتی باید تبدیل به دغدغه مرکزیت دولت شود؛ به نحوی که سازمان امور مالیاتی از وزارت امور اقتصادی و دارایی منتزع شد و به جایگاه معاونت رئیس‌جمهور ارتقاء یابد. بسیاری از ارگان‌ها با اهمیتی نازل‌تر از سازمان امور مالیاتی در سطح معاونت رئیس‌جمهور فعالیت می‌کنند اما ما سازمان مالیاتی خود را در سطح معاونت وزارت اقتصاد تعریف کرده‌ایم. اهمیت این سازمان به قدری بالاست که در برخی کشورها مراکز ثبت احوال و ثبت اسناد و املاک نیز ذیل سازمان مالیاتی قرار دارند؛ یعنی هم افراد و هم شرکت‌ها از بدو تولد در نظام مالیاتی پرونده دارند. علاوه بر اینها، اشراف برخط بر تراکنش‌های بانکی کشور نیز امروز یک ضرورت برای نظام مالیاتی است. چه، بدون اشراف اطلاعاتی، اساسا هیچ تحول کارسازی در سیستم مالیاتی ما ایجاد نخواهد شد. علی ای حال، اگر در صدد جلوگیری از پولی شدن کسری بودجه هستیم، راه حل آن اصلاح نظام مالیاتی است، نه مستقل‌کردن بانک مرکزی از دولت.

نئولیبرال‌های ایرانی در این مرحله از بحث، موضوع دیگری را پیش می‌کشند و می‌گویند درست است که دولت ما با هدف ایجاد تورم غافلگیرانه و کاهش نرخ بیکاری، دست به عرضه پول نمی‌زند، اما برای تامین کسری بودجه خود، از طریق بانک مرکزی پول عرضه کرده و تورم ایجاد می‌کند. ثانياً فقط کسری بودجه دولت کیدن است که باعث عرضه پول و ایجاد تورم می‌شود. وقتی آمار و اطلاعات ۱۰ سال اخیر را مرور می‌کنیم، می‌بینیم که بخش قابل توجهی از پول عرضه شده توسط بانک مرکزی، مربوط به استقراض بانک‌ها به ویژه بانک‌های خصوصی از بانک مرکزی بوده است؛ حتی مواردی بوده که هزینه‌های جاری یک بانک خصوصی (مشخصاً بانک آینده طی سال‌های ۹۸–۹۷) از محل پایه پولی تامین کردند اما در شرایطی که فعالان اقتصادی انتظارات عقلایی در بلند مدت این سیاست صلاح‌پدیی (برای ایجاد تورم غافلگیرانه) موجب تورم بیش از اندازه می‌شود، بدون این‌که نرخ بیکاری را کاهش دهد. من در طول مدیریتم در بانک مرکزی، نه شاهد چنین چیزی بودم نه خودم وسوسه شدم که چنین کاری انجام دهم. فکر نمی‌کنم همکارانم چنین فکری کرده باشند. به جد معتقدیم اقدام این معضل تئوریک، در دنیای واقعی یک نامعضل است». او استدلال می‌کند که بانکداران مرکزی به تکالیف قانونی خود عمل می‌کنند نه وسوسه‌های ناشی از باورهایشان. همچنین ترویج و تجویزکنندگان استقلال بانک مرکزی در ایران، نمی‌توانند شهادی بیاورند که دولت یا بانک مرکزی مادست به ایجاد تورم غافلگیرانه می‌زند تا نرخ بیکاری را کاهش دهد. در برخی مطالعاتی که با عنوان بررسی ناسازگاری زمانی در ایران انجام شده است (ازجمله خلیلی عراقی و گودرزی‌فرهانی، ۱۳۹۴؛ و فلاحی، سلیمی‌فرو مردانی، ۱۳۹۷)، هیچ نشانه‌ای از استناد به عرضه غافلگیرانه پول توسط دولت با هدف ایجاد تورم و کاهش نرخ بیکاری، دیده نمی‌شود. و این یک پرسش اساسی است که وقتی تورم در ایران بالغ بر ۱۰ علت دارد، چگونه می‌توان آن را صرفا به عرضه «غافلگیرانه پول یا انگیزه کاهش نرخ بیکاری» نسب داد و از گرسمتان ۲۵/۷ درصد، ونزورنلا ۲/۲ درصد و به‌طور خلاصه

«شرایط خاص کشورها» توجه کرده و می‌نویسد که در کشورهای در حال توسعه که بازارهای مالی کم عمقی دارند، صرف استقلال بانک مرکزی نمی‌تواند به مزایای موعود منجر شود؛ «احتمال دستیابی به مزایای بانک مرکزی مستقل در کشورهای کمتر توسعه یافته با بازار مالی کم عمق، بسیار کم است. مطالعات تجربی پیرامون مزایای استقلال بانک مرکزی عمدتاً روی کشورهای OECD متمرکز بوده‌اند و مباحث نظری، تویحا «بازارهای مالی عمیق» را مفروض گرفته‌اند. مطلوبیت استقلال بانک مرکزی برای کشورهای کمتر توسعه یافته باید بر اساس ویژگی‌های بومی این کشورها ارزیابی شود، نه صرفاً تعمیم نسخه‌ای که در کشورهای OECD موفق بوده است. گزارش‌های انبوهی که از همبستگی میان تورم و استقلال بانک مرکزی منتشر شده‌اند، بانک مرکزی مستقل را به عنوان یک نسخه تضمین نمی‌کنند. استقلال بانک مرکزی و تورم ممکن است همبستگی داشته باشند، اما رابطه علت و معلولی میانشان نیست. این فقط یک بحث آماری نیست.

«چرا بانک‌های مرکزی مستقل شده‌اند؟». سیاست استقلال بانک مرکزی از سوی کشورهایی با شرایط خاص انتخاب می‌شود که این شرایط به سیستم‌های حقوقی، سیاسی، و اقتصادی‌شان مرتبط است. در برخی مطالعات تجربی، محققان میان استقلال بانک مرکزی و نرخ تورم پائین رابطه «همبستگی» یافته‌اند. با توجه به درونزایی استقلال بانک مرکزی، هیچ دلیلی ندارد که بپذیریم همبستگی میان نرخ تورم پائین و استقلال بانک مرکزی، پیامی درباره رابطه علت و معلولی میان این دو دارد». تمایز میان «رابطه همبستگی» و «رابطه علی» بسیار مهم است. رابطه همبستگی میان دو پدیده، به معنی رخ دادن همزمان آنهاست و نمی‌توان نتیجه گرفت که یکی علت دیگری است. یعنی اگر برخی مطالعات نشان داده‌اند که استقلال بانک مرکزی با نرخ تورم پائین همبستگی دارد، به هیچ وجه نمی‌توان نتیجه گرفت که استقلال بانک مرکزی موجب کاهش نرخ تورم می‌شود. ایگناسیو ماس از محققان بانک جهانی نیز به بحث

ابهامات استقلال

همان‌طور که پیشتر اشاره شد اساسا هیچ گونه «رابطه علی» میان استقلال بانک مرکزی و کاهش نرخ تورم وجود ندارد. به این معنا که اگر بانک مرکزی از دولت مستقل شود، هیچ تضمینی وجود ندارد که نرخ تورم کنترل شود؛ ثانياً برای کنترل نرخ تورم، استقلال بانک مرکزی یک شرط لازم نیست. برن هایوو و کارستن هفکر در مقاله‌ای با عنوان «آیا ما واقعا نیازمند استقلال بانک مرکزی هستیم؟»، استدلال می‌کنند که استقلال بانک مرکزی برای کنترل تورم نه شرط لازم است و نه شرط کافی؛ آنها می‌نویسند: «استقلال بانک مرکزی صرفاً یک ابزار بالقوه برای سیاست پولی در میان ابزارهای متعدد است. استقلال بانک مرکزی نباید به عنوان یک متغیر بروزارد در نظر گرفته شود، بلکه متمرکز باید روی این پرسش باشد که

اگر رابطه علی معلولی بین دو پدیده شناسایی نشود، نمی‌توان ترتیبات نهادی یا حقوقی برای استقلال بانک مرکزی تجویز کرد». یک شاهد قابل توجه برای اثبات این مدعا که استقلال بانک مرکزی شرط لازم و کافی برای کاهش نرخ تورم نیست، تجربه کشورهای آمریکای لاتین و حوزه کارائیب است. در دهه ۱۹۹۰ میلادی اصلاحات گسترده‌ای در جهت استقلال بانک مرکزی در کشورهای آمریکای لاتین انجام شد، اما در کشورهای حوزه کارائیب از این اصلاحات خبری نبود. در نتیجه، بسیاری از بانک‌های مرکزی در کشورهای آمریکای لاتین مستقل شدند اما در کشورهای حوزه کارائیب بانک‌های مرکزی همچنان از نظر سیاسی وابسته به قوه مجریه ماندند. با این وجود اما، فارغ از برخی دوره‌های شیوع ابترتوم، طی دوره ۱۹۸۵ تا ۲۰۰۲ تفاوت محسوسی میان کشورهای آمریکای لاتین و کشورهای حوزه کارائیب از نظر وضعیت تورم وجود نداشت.